بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 27**

۱۲/ ۰۸/ ۸۸ موضوع له اسمای اجناس

**مطلق ومقید (موضوع له اسماء اجناس)**

**خلاصه بحث گذشته**

بحث در مورد موضوع له اسمای اجناس بود. محصل عرض ما این شد که اسمای اجناس برای همان مفهوم لابشرط قسمی وضع شده، ولی نه در آن حالتی که الزاما مجرد از قید باشد، بلکه لابشرطی مراد است که در دو اعتبار دیگر نیز هست. مفهوم مشترکی که هنگامی که تنهاست، لابشرط قسمی است و هنگامی که به انضمام چیز دیگری باشد، آن مجموعه بشرط شیء یا بشرط لا می شود.

گفتیم که این مفهوم از یک جهت دیگر، نامعین است. از این جهت که به اشاره به یک فرد دارد که تعین واقعی دارد یا این که اشاره به یک فرد مرددی دارد که تعین آن به اختیار مکلف است یا این که اشاره به صرف الوجود یا مطلق الوجود است یا این که به نحو مهمل و فی الجمله باشد. این مفهوم همه این اشکال را می تواند به خود می گیرد و از جهت قرار گرفتن در این قالب ها، لابشرط است.

**تذکر چند نکته باقیمانده**

نکاتی در بحث باقی می ماند که باید آنها را توضیح دهیم. نکته اول این که اسمای اجناس، معقول اولی است. البته مفهوم اسمای اجناس متعین نیست، ولی در تمام این اشکال، معقول اولی می باشد. در همه اعتبارات ثلاث، این جنبه را همراه خود دارد. حال این که نحوه اشاره آن خارج به چه شکل است، ممکن است در حالات مخلتف، متفاوت باشد. لازمه معقول اولی بودن این نیست که تعین تام و تمام داشته باشد. از جهت این که در کدام قالب مفهومی باشد، نامتعین است، ولی این عدم تعین ضرری به معقول اولی بودن آن وارد نمی سازد.

نکته دوم این که ما دو سنخ قالب مفهومی برای اسم جنس تصویر کردیم. انسان هم از این جهت که تنها باشد با همراهش یک مفهوم وجودی یا عدمی باشد، لابشرط است و هم از این جهت که به نحو صرف الوجود باشد، یا مطلق الوجود یا به نحو مهمله یا به انحاء دیگر که در جلسه قبل به آنها اشاره شد.

این دو سنخ قالب بندی با هم متفاوت هستند و قالب بندی دوم اختصاصی به لابشرط و اسم جنس و مفاد آن ندارد؛ بشرط شیء و بشرط لا نیز این حالات را به خود می گیرد. مثلا انسان عالم یا انسان لاعالم، هر دو می توانند در این قالب ها به کار روند. مانند جاء انسان عالم و جئنی بانسان عالم و ... .

پنج قسم جلسه سابق در این دو اعتبار هم مطرح است. هر مفهومی چه مرکب و چه بسیط این قالب ها را می توان به خود می گیرد.

نکته سوم این که در لابلای این مباحث شهید صدر این بحث را مطرح می کنند ( که در کلمات دیگران هم به چشم می خورد ) که گاهی تعبیر می شود که طبیعت سعه دارد و منطبق بر جمیع افراد می باشد. سعه طبیعت و انطباق آن در ذات طبیعت می باشد ( تعبیر به انطباق ذاتی طبیعت بر همه افراد در کلمات شهید صدر دیده می شود ). یا مثلا این تعبیر که اگر حکمی بر طبیعت مترتب شود، بر همه افراد حمل می شود یا به تعبیر دیگر حکمی که به طبیعت تعلق می گیرد، عقلا به عدد افراد منحل می شود. به نظر می رسد که این گونه تعبیرات صحیح نباشد. طبیعت را ما می توانیم به اشکال مختلف تصور کنیم ( همان صوری که در جلسه گذشته ذکر کردیم ). انطباق بر جمیع افراد در طبیعت ذاتی نیست، بلکه بستگی به نحوه لحاظ آن دارد. طبیعتی که در قالب مطلق الوجود ملاحظه شود، این ملاحظه یک مفهوم تازه به آن می دهد که این مفهوم خاصیت انطباق بر همه افراد را دارد، برخلاف فرضی که صرف الوجود ملاحظه شود یا به نحو فرد مردد. به همین جهت است که در دو قالب اخیر انحلالی وجود ندارد، برخلاف امثال "ف بالنذر". انحلال و عدم انحلال و این که جمله واحده به چه شکل است، تابع کیفیت ملاحظه آن است. در موضوع له اسمای اجناس نه انحلالی وجود دارد و نه عدم انحلال.

در جاء رجل، انحلال در افراد به نحو شمولی وجود ندارد، بلکه رجل به نحو احتمال بر همه صادق است. در عام بدلی نیز همین گونه است؛ مثلا در الصلاۀ واجبۀ، این گونه نیست که به همه افراد نماز وجوب تعلق بگیرد. البته فرد رجل، در جاء رجل با لحاظ اخبار در خارج متعین است، برخلاف جئنی برجل که هیچ گونه تعینی ندارد. به هر حال وجه مشترک هر دو این است که انحلال و شمول بالفعل در آنها وجود ندارد. این انحلال مخصوص حکم شرعی نیست، در احکام تکوینی نیز محقق است؛ مانند الانسان جائز الخطا یا الانسان ممکن یا الانسان حیوان ناطق. مفهوم کلی یکی از قالب ها برای مفهوم است نه این که الزاما مفاد اسم جنس باشد. از تقسیم بندی دوم گاهی غفلت می شود. اگر التفات کنیم که مفهوم اسم جنس نسبت به این قالب های مفهومی، لابشرط است، دیگر کلیت را در مفهوم آن می بینیم.

در جئنی بانسان، انسان جزیی است اگر تعریف جزیی مفهومی است که بالفعل صالح بر انطباق بر کثیرین نیست. اگر مراد از جزیی مفهومی است که از یک فرد مشخص معلوم، حکایت می کند، این

مفهوم نه کلی است و نه جزیی. برخی از این مباحث، به علت ابهام در مفهوم کلی و جزیی طرح شده است.

پس به نظر می رسد که سعه ذاتی و انطباق قهری طبیعت حتی در مقام ثبوت، نیز مطلب صحیحی نیست، بلکه تابع کیفیت ملاحظه است.

در افقی که متکلم می خواهد مفهومی را تصور می کند، طبیعت را می تواند در قالب های مختلف تصور کند. قضیه معقوله ای که یکی از اجزای آن اسم جنس است، اسم جنس می تواند در قالب های مختلف در آن قرار بگیرد. و تا آن قالب مفهومی مشخص نشود، ما نمی توانیم از انحلال و عدم انحلال و سعه و عدم سعه نسبت به افراد صحبت کنیم. اگر جئنی بانسان یا جاء انسان را تصور کنیم، قابلیت انطباق بر جمیع را ندارد، برخلاف جایی که الانسان جائز الخطا را تصور می کند.

آنچه در همه قالب ها مشترک است، نباید در آن معنای کلیت باشد و الا در سایر قالب ها از معنای خود منسلخ شده باشد. طبیعت ساریه و طبیعت مطلقه یکی از قالب های مفهوم انسان است، نه معنای انحصاری آن. اگر اسم جنس وضع شده باشد، برای انسان در حالی که مجرد است، وقتی در انسان عالم به کار می رود، باید آن جزء انسان نیز معنایش تغییر کند. "انسان در حالی که تنهاست"، در این ترکیب به کار نرفته، لذا باید معنایش تغییر کند.

قابلیت انطباق، اگر به معنای قابلیت فعلی است، در انسان قابلیت انطباق وجود ندارد، مگر این که در قالب طبیعت مطلقه به کار رود. انسان به گونه های مختلف می تواند تصور شود که همگی زائد بر معنای اصلی آن است. اگر انطباق فعلی در مفهوم انسان باشد، باید جئنی بانسان، مستلزم مجاز باشد، در حالی که وجدانا این چنین نیست. دخول تنوین صرفا موجب اضافه معنایی به مفهوم انسان است، در حالی که اگر قابلیت انطباق در ذات آن باشد، مستلزم تغییر در معنای آن است که خلاف وجدانیات است. مشکل این بحث این است که ما انسان را در بسیاری از موارد در قالب طبیعت ساریه می بینیم و با وجود این که طبیعت ساریه تنها یک قالب از قالب های مفهومی انسان است، آن را به عنوان مفهوم انسان می بینیم. البته ممکن است طبیعت ساریه قالب اولی باشد که عدم تقیید برای افاده آن کافی باشد. انطباق فعلی بر همه مصادیق عنایت زائدی در مفهوم اسم جنس است.

نکته چهارم این که قالب های مفهومی ای که ما طرح می کنیم، در مقام ثبوت و تصور وجود دارند. بحث ما در حال حاضر مربوط به مقام اثبات و دال اثباتی بر این قالب ها نیست. این قالب ها مربوط به مفاد افرادی مفهومی انسان (مثلا) می باشند ونیازی نیست که مفهوم در یک قضیه قرار گیرد تا این

قالب های مفهومی در مورد آنها معقول باشد. البته ممکن است دال اثباتی یک قالب، هیأت جمله باشد که آن بحث دیگری است.

نکته پنچم این که بحثی شهید صدر مطرح کرده اند در مورد این که رابطه اطلاق و تقیید در عالم ثبوت چیست؟ به نظر می رسد مفهوم لابشرط قسمی (به تفسیر شهید صدر نه تفسیر مرحوم آقای خویی) بدین گونه تحقق می یابد که مفهومی همچون انسان را تصور کنیم و مفهوم دیگری را همراهش تصور نکنیم. تصور نکردن مفهوم دیگر سبب شده است برای شکل گیری لابشرط قسمی، برخلاف بشرط شیء که نیاز به تصور کردن مفهوم زائد دارد. لابشرط قسمی با تصور نکردن قید ایجاد شده است و اگر ما اطلاق را همین لابشرط قسمی بدانیم، رابطه اطلاق و تقیید تناقض است و نه تضاد. یعنی آنچه مفهوم انسان و سایر مفاهیم اسمای اجناس را مطلق می کند یک امر عدمی است و آنچه مفهومش را مقید می کند، یک امر وجودی است. این دو حالت دو طرف تناقض خواهند بود نه تضاد؛ یعنی ما مهفوم انسان را یا همراه قید (وجودی یا عدمی) تصور می کنیم یا بدون آن و شق ثالث ندارد.

تحقق پیدا کردن اطلاق چیزی جز تصور نکردن مفهوم زائد نمی خواهد. همین که مفهوم عالم را تصور نکنیم، مفهوم مطلق شکل خواهد گرفت که یک مفهوم تک جزیی است که حاصل عدم انضمام شیء دیگر است. ولی لازمه مطلق بودن یک مفهوم این نیست که بالفعل از همه افراد طبیعت حکایت کند؛ چون گفتیم که ما علاوه بر اعتبارات ثلاث، نوعی دیگر از قالب های مفهومی داریم و ممکن است که انسان به نحو مهمله تصویر شود. و لابشرط قسمی نسبت به این که اشاره به همه افراد دارد یا بعضی از آنها، نامتعین است. شهید صدر نسبت به تقسیم بندی دوم توجه نداشته اند، مطلق بودن طبیعت را مساوق با این که حکم به همه افراد تعلق داشته باشد، دانسته اند. در حالی که همان طبیعت مطلق و لابشرط می تواند به انحاء مختلف تصور شود.